في مقالات الادباء والسلاطين والحكماء والعرفاء في العربية والفارسية

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] في ذم اللسان

قال النبي [illegible] في [illegible] اللسان

[illegible] احب [illegible] جوارح الله

سقطت [illegible] من فيه [illegible] جوارح [illegible] حرص شيء

[illegible] قال المعود [illegible] ولله در [illegible] اللسان

[illegible] قول [illegible] من [illegible] اللسان

احق [illegible] بطول سجن من اللسان [illegible]

صغير الجرم وكبير الجرم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ان [illegible]

تقطع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ولئن ندمت على سكوتك مرة ولقد ندمت على الكلام مرارا

ان السكوت سلامة ولربما زرع الكلام عداوة

في ذم السكوت قال [illegible] [illegible]

السلامة قال [illegible] ولكنه [illegible] الفهم

[illegible] السكوت كما ان النطق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الكلام [illegible]

فضة فالسكوت ذهب

في ذم الله [illegible] [illegible]

[illegible] لله [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عدى [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وتجرح [illegible] [illegible]

غده [illegible] ضع [illegible] [illegible] وحاسس روح

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عصص [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible]

حديد [illegible] [illegible] حو الموارد [illegible]

عند المرء كالسيف في [illegible] [illegible] في [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] وان الى [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الهداية

[illegible] [illegible] في مدح الحياء [illegible]

قالت [illegible] [illegible] الحسن في المرء الحمرة [illegible] السلام

من الحياء في مدح الصبر قال النبي [illegible] الصبر

لم تؤت [illegible] خير [illegible] الصبر [illegible] الفرج

[illegible] [illegible] كالسيف

٩٦٦٩
١٣٨٤
مجلس شورای ملی
۱۱۴۹۴-ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: جنگ [illegible]
مؤلف: دبیر الاسلام (میرزا [illegible])
موضوع:
شماره ثبت کتاب ۸۷۹۷۹
۹۶۹۱
خطی، فهرست شده
۹۶۹۱

في الشعر

قال بعض الشعراء لان يمر ... وداد ... كن

الشعراء أشد ... الاعمال اعمار ... اسنت الشعر

اشد ما قال الحكماء سر ... بالادب ... قال

دافع البليات والادب ... في مدح العلم

من نفيس صداقة لا يصير عداوة قال المأمون عليه ...

عقل الرجل تحت لسانه ... قال الحكمة

ذو العلم كيف يحوي شمس المملكة ... تعليم ...

وبان المعرفة في مدح الادب قال امير المؤمنين ...

ليس الغريب غريب الشهر والوطن ان الغريب ...

العلم والادب قال بعض الحكماء الادب وسيلة الى

كل فضيلة وذريعة الى كل شريعة ليس الفقر ...

الادب العشق في ادبه ... بعض اخلاق ... اولى ...

في ذم البخل روي عن النبي عليه السلام ... حقت ...

ان ... فهو ... قال امير ... ابن ... قال

الحمام ... قال ...

... قال ... في ذم المزاح

قال امير المؤمنين ... ولا تعوا ...

الادب ... فان ... الخصومة

قال بعض ...

المزاح ذهب الهيبة ... شر المزاح

المزاح فخلا لم ينتج شر البغضة

ولو كان المزاح ... طرح ... المزاح ...

لو كان ... لكان ... نفع

كما ... الحطب ولو كان الحجاب ...

المزاح في ذم الحجاب ... في الملوك

لما احتاج الفؤاد الى ... الحجاب لو كان الكريم له حجاب

في ذم الحجاب الاحتجاب ... الفقر

في فضل الكريم على اللئيم قال عبد الله ... يعني

... التحنين ... الحاجة لذا احدث ... تنقطع

فان الدار ... ان ... قال

... يخاف ... ان

... قال ابو ... حتى ... العادي

اليك لحاجة ويضحك ... لا ... له

في مدح ... قال ... له ... قال

... في ذم

كم من كريم فضحه لعال في مدح الحلم الحلم

... النظر في العواقب

العقلاء الحلم حجاب الآفات في ذم

البخيل ... شر الاخلاق

شر اخلاق الرجال البخل ... قال ابن ... له

... اخلاق ... الانسان

... الوارث ...

... البخيل ... البخيل ...

... الجود ...

رفقه اولدیلر کیبار لها بحر ردیفات ابادان [illegible]

کونینه نقصان عفری خاص ابن مجد [illegible] بشخصان ادات نعم

ازشه [illegible] غایة المنی [illegible] تعیب

عدت کلک علیک سلام الله [illegible] وجمک [illegible] عدنا

قرب جالک فی [illegible] فی [illegible] وتصرت فی [illegible]

لنا الوداد [illegible] وان جال [illegible] فاسق [illegible] حان [illegible] بالاباء

بل حرم فیض حضورک [illegible] لعاتق فاهم [illegible] جسلان جاف

تن زوده [illegible] حکام [illegible] من الاسلام [illegible] عم [illegible]

هکذا [illegible] من حقوقک [illegible] وان [illegible] ذلک [illegible] مقوم

وقیت دارک الحق [illegible] بعد [illegible] فی [illegible] ودام

اذ خصم [illegible] جان ان [illegible] لما فراط فی [illegible] عشی وداد

تعاقک وقرب [illegible] من [illegible] والیوم [illegible] فان [illegible]

الشوق [illegible] لا استجار الجدیده ان [illegible] فتل [illegible]

ذلک سبحان الله کیف تغیرت الاراده والااراده ومای [illegible]

الرجل [illegible] الورارة [illegible] حل الدنیا ووحدها من لا تعول فی الدنیا

ع رحل العجب ثم العجب من جهة [illegible] تاریخ وقت ولو [illegible]

سبقت وممن نطق [illegible] الحکیم [illegible] العظیم صحیح [illegible] فیب

العظام وهی رمیم وبحثی فی ذلک [illegible] الیقین ان [illegible] نقل

نفثت ذو [illegible] والمرحوم [illegible] ان تقبل علیه [illegible] حال فهم

فی ذات [illegible] [illegible] قضا [illegible]

یا عده [illegible] لعمری [illegible] لطاعه [illegible] نکاد

کل الرجال [illegible] حل الآمال [illegible] [illegible] للار [illegible]

زمیمت نفیسی ولو لم اتمنه [illegible] الاکور وصدر [illegible] الصدور [illegible]

الحمد لله الذی هدانا لهذا ثم المقصود من الاستحضار کی تعریب

ایاه من الفارسیة الی العربیة تشوق خاطرک [illegible] العربیة [illegible] ونکاتها

ودقایقها

دارجو نكات الرسالة شعرية تمهيد والدين وانق
ان ثناء فيه وهذه الرسالة الحقائق نفيس والنصف اللالي
وسيلة لادراك الرموز من بعد زينة وبحقائقها والصفا الى
ويشيد انظرهما الدرر الذهب هذه الدرر لمن الى القصيرة واضاع وقار وابان
حرفقايل الى اللبيب الى وتصور وحدائق ودور بكنه حداق الغلمان
وصغاره ويمكنه من اخطه وتصور وعالمه ماكان بين خفقا ودرات الليالي
والحور الجليل المجد عليه شفقا لا يخفى على صرف ودابين جانا
حق نفع ويفتي بالى القضيه بحسن ترتيبه وقعانى حق الرعاية لمن بدايع
عقرية لبصر كل والتى تتبع فحتها ثابت ولانشوره المرادة نظم
الفرية من نظمها جنحها لتتبع ان نسخه الاوائل والوازن
عقبان سحبان وابل رأت بالم لكشف الجمال الدهر يقول
مخدرات خاطرى ان الجمال وطرب القال فهذه اخر القول
الرجال وطرب الجمال والحمد لله المتعال

قطعات بعضی از شعراء و شعرات است

ابن یمین

آن روز که [illegible] آوردن داغ
آری که در بیت [illegible] گفت
[illegible] و میرا [illegible] نام
[illegible] که کفاف [illegible]
[illegible] بهبود و آرام گفت
روی و نان جوی [illegible]
هزار بار [illegible] به کز [illegible]
کمر به [illegible] در [illegible] سلام گفت

قطعه

[illegible] نوازیت چشم است
[illegible] سال [illegible] دارد
هر خری [illegible] دم [illegible] گرفت
چو [illegible] شعبه دارد
[illegible] خوش زبس
چنین [illegible] که دم [illegible] دارد
[illegible] زمین که خورد شو
خود [illegible] دارد

دو دهان دارد دم [illegible] آب جو
از آن [illegible] آن به
[illegible]
[illegible] که [illegible] غم
[illegible] که [illegible] خورده
[illegible] خورده
[illegible]
[illegible] خورده

قطعه

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

ازین ره کار مرا لعبت گرت ایست — که در سلام فرد یکان صف نشین

وزین ره شد چنین آشفته دلدار — بروی بسته تهی دست و سر فرو آری

احمد غزالی

چنین چتر سنجر رخ بختم سیاه باد — عریان ملک بخشم که تا که خواهم

بهتر اگر بوده بوسم ملک سنجرم — خواهم که رازم گویم که گاه درفشم

تا یافت جان خبر از ملک نیمشب — صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم

قطعه

[illegible]

با ان نخچیر گردد زمین گیر — که در رشش گرفته بر آب جا بر

رنجش بر سینه دارم زین آب چشمم — که خوارم هر دم از بهر قمارى

کشته از نیش ندان پشت خودرا — بپوسته کارم پنبه کارى

بیشتر از خود همی بینم کسی را — که در پی تا به تا بوارد

[illegible]

خواجه نظام ملک

در دیار دوستی نقشه ای زور بهین — پرشته خم کسی را در خم بار آن نشته

هر گرا دانست تیر برده شسته — تخم اهوت در دل وروش کاشته

گر نبو نخچیر در دوری زمین — دانشی بر زر کن در دوش نیان

نخچه با فتن ال تراب جوان بخت — گردشم ارچهره ایام ستردم

طغرای کوتاهی و منشور سعادت — پیش ملک اهرش بتوقیع بردم

[illegible]

که قصه قصه شد از قصه کمتر — بهای ریش شد کمتر ز بر کین

هر باد هی برسش بارب کسی را — که درد دنیه که ز زدان وار این

زره ان شهنشه عارفى — که بو نیند ده با جبار

جاین لذت انی دفتر اولی — که بی زنان و شش صد دینار

ه لغر زر از گستاخ برد ... — غارت زنده با یاد قبار

چه پسر زره سیه لائق راه تنگ
چه پسر گرچه سر زده ...

بجز این بیت خیال کرشمه صبح ...
که گشته دست خر خوش فرود ...

عمر خوش از بیت گذشته است ... عشق
روزش کرده ...

کار یار تو زان مشغول ...
بیت انصاف که بشنیدم همه شب حق ...

کرد بی لبش نوشته ز صنع
در شلوار با خط حیاط

اسپید اسپید عطشان
الوراط الوراط یا الوراط

در حجام از پی غسل حمام ع
راه سرشته طالع شیون ...

طبلک دلاک بهر شستال
آمده گرد ...

طرفه کو تا بر سر کو ...
کاش بود ...

طبع موزون ز موزون ...
دست کس هم نی که موزون طبع موزون ...

الغرض این روز ...
ز رخ ...

بخوابش فرستادم مصحوب ...
قادمی ...

رفت و آن ...
در صبا ...

خرج اگر این است صد تومان ...
گو بهر یک ده ...

گفت رو افسون مخوان ...
گر به پایه سرای خویش ...

الغرض ...
...

حال ...
چارکار ...

بر لعبت شفاعت ...
گفت ای گفتم از این لغت است
بنشستم غم دار از زر بخواه
گفت ای گفتم از زر بخواه است
تیپ از جو از سنبله و سیاه
گفتم این ناله کز دل تو است
عاشق نشسته جفت بالداده
دل بیتاب ده بیچاره
بامداد گه در آن طفل آن خوبان آن
بنفشه ای بر صد هم چه بادم زدم
بنفشه زارم از بنفشه زاران
بلبلی از رسید بنامی که در خون

گفت ای گفتم از تو داد و درد است | گفت ای گفتم از کرشمه ری | گفت ای گفتم از بچه داری | گفت ای گفتم از پیمان است | گفت ای گفتم از زنشانی است
بیدل الهه داد که شیفته | برقت ریت ترم گاه | یوسفی تا بر ارش از چاه | در تو چنین بسیر دارد همت رواه | هر یک روکی بنشستم همراه

چون از سر صبح عاشقی ...
اسپید کوشش از پس ...
هنگام ...
از آن زن ...
بر دوش ...
زرد و دم ...
سکه ...
از رنگ ...
دین دلبران ...
وز دو زرین ...
نوشته ... صفحه ...
گفت و گفت ای گفت ...
گفت ای گفتم ...
شب ...
گفت ای گفتم ...

بر کف زرد لعاب ... او
از کشیش بخواهد ... خدا
چون بر ورشش بخت دم برخی برف
پژوه ماند در کف من آن لعاب

بهر آن بت ...
از ...
الحی ...
بت در آب ...
که بچاره ...
عاشقان ...
سکه ان ...
کرد و ده ...
سکه ... روان
جامی
... از بی‌نشان
ستارزن ...
نازار دم ...
نوشتن ...
کاشتم ...
وی ای ...
ازلی ... صفحه

امثال و حکایات متفرقه است

حکایت طلبه زن یائسه را صیغه کرد همینکه برای لخته زد و تمتع دخول کرد فوراً خارج کرد و بیرون آورد
زن یائسه جهت پرسید که علت دخول با تعجیل و خروج فوری چه بود طلبه گفت پس از دخول فکر کردم
فضای این حجره هم از فرج تو تنگ تر است دم کرم را بخیه از جماع صرف نظر نمودم

حکایت طلبه‌ای از دهات اطراف طهران آمد در خانهٔ آشنای خویش منزل کرد اتفاقاً خانه با تکیه‌ای اتصال داشت
خاک بسیاری در گوشه از زاویه حیاط جمع شده بود چند نفر از معلمات و بنا دکش را آورده که اثنای را سقط
هر روز از خانه‌اش بیرون نمی‌برند در حیرت گفتگوی اینها بین صاحبخانه و معلمات بمیان آمد و مقالات مهمه میشد
طلبه بیچاره بخیر این عتاب و خطاب کرد که مردم طهران عجب بی‌عقل و مسلوب الاراده‌اند که از اینهمه قیل و قال
برای این امر سهل چه داد و هی است یک رشته تقی باید زد چاه چاهی حفر کرده این خاک را در آن بچپانید و بریزید و تمت
این معلمات را بخشید صاحبخانه گفت خوب که از این چاه برآید کجا باید ریخت گفت چاه دیگر صاحبخانه را طلبه از
نمود که استعداد دارم با اینهمه ذکاوت از در مشغول تحصیل علوم شوید که اوقات حیف است به تحصیل
بگذرد و اهلیه دارم در اندک مدت با این جودت به مقامات عالیه را طی نمایید

حکایت شخصی از اهل طرب پسر ساده و صباحت منظر داده داشت روز حواس خمسه خود را از
جهات ستة جمع آن فرزند مردم پسند کرده نکات ریاضی را از قبیل دوران گردن و مقامات زد
فنون بد و بیا برحسب بپردازند بایگه این ایشان بود عجب اوقات اهل بکنید رسیده تا که بخشی اوقات خود را مصروف
داشت که سبق او را در آن پسر بیاموزد پسر گفت ای پدر این تعلیمات که از روی راستی بوده‌اند از فرط غارت
دکوزه‌ها است اهتمام را بخشا این صنعت که دارا است وردی میدارد چگونه بیاموزم پدر گفت ای پسر لفظ تفحیل
ورت ولندی عزا است و قرب فی پدرت قسم است اگر این صنعت را نیاموزی فردا تو را احمد را
بگذارم تا علم و لابد تحصیل کنی تا زنده گانی و حیات داری از فقر و فلاکت خلاصی نداشته باشی خانجه
نکرده‌اند آخر ملا ز اول گدا است

حکایت گویند ملا جعفری که ملازم خدمت جناب ملا محمد تقی مجلسی اعلی الله مقامه بود. در قمار حرص شمار داشت هر وقت
با حریف مشغول میشد میباخت و با نتیجه عمر بسیار درست بکلمات کفرآمیز میکرد وقتی با حریف مشغول شده و عنوان
کفر کرد حریف گفت اگر من بعد اقرار کنم با دلای کفر نمائی دیگر با تو طرف نشوم ملا جعفری قسمهای غلیظه یاد نمود که دیگر
کفر نمیگویم باز مشغول شدند باز ملا جعفری باخت گفت خدایا شکر و کلمات شکر را تکرار کرد حریف گفت
آفرین مرحبا حالا از تو راضی شدم ملا جعفری گفت ای برادر اگر درست ملتفت شوی این شکر از هزار درجه
بدتر از آن کفر است حکایت طفل غیر ممیزی که هنوز در سن شش سالگی بود بدکان عطاری رفته پول نبات
خواست عطار گفت پول نبات همراه داری گفت یکشاهی بده مرد عطار نبات را کشید با طفل گفت حالا
این یکشاهی نبات را نصف کن که جهت همشیره‌ام میخواهم عطار ترازو که آنرا نصف کرد طفلک گفت
همشیره‌ام نمیخواهد است همان مال خودم را بده عطار ملتفت شد که این اقرار را خوانده بچه لطائف اگرچه
دیده بود اسباب دریافتش نابسته بود طفلک گفت تو که فهمی که پول نبات نمیشود پس چرا باین تدبیر
شد حکایت مرحوم مجلسی خرتری داشت که گاهی برای طی مسافت بعیده سوار میشد آن
خر همیشه بنعیق و صوت منکر آنمرحوم را از مطالعه و ترتیب حادثات بازمیداشت روزی
بملا جعفری فرمود که این خر از نعیق متواتر مرا از عبادت بازداشته فکری باید کرد ملا جعفری عرض کرد
بعون الله امشب معقده او را با روغن گرم خانه چرب کنم که دیگر صدا ننماید که کرد و از قضا همان کار را کرد
از نعیق افتاد دوشبی ملا جعفری در منزل مرحوم مجلسی بیتوته کرده بود چون شب خر بشدت رم
مجلسی برای تهجد برخواست چون بذکر العفو رسید ملا جعفری از صدای دیگر حلق العفو بیدار شد
و دیگر العفو با تعجب از خواب برآمده آواز بلند فریاد کرد جناب آقا بگذارید بخوابیم یا بیایم
معقدت را چرب کنم حکایت یکی از طبیبان طهران و حافظ الصحه آنانکه خود را در علم و عمل
طبابت بقراط دهر و بقراط عصر میدانست و صالک که کلیه از حلیه سواد عاری و بری بود روزی
بمعالجه استسقاء مریضی حد تجویز فصد کرد آن بیچاره بقول الله استشاره نمود طبیب قبول فرمود و در وقت
کلاه علماء عمامه در رقه اشتهار استشاره را جهت فصد بنیت و قصد کرد این آیه مبارکه آمد ولا تقربوا الزنی
انه کان

انه کان فاحشة وساء سبیلا مریض چون مشعر سوادی داشت نهی صریح در این آیه بآنکه ملتفت شده و در است که قصد نه نماید
بمدت نزد طبیب آمده این را قرائت نمود طبیب گفت عجب بی‌سوادی است و کلمه سبیلا را نشان داده است البته
در فصد مصلحت که بیم خطر و هلاکت است حکایت روزی چپ در فقان میرزا نظام در خانه یکی از دوستان مهمان بود
صاحبخانه تازه بنا گذار کرده و عمارات ساخته تمام دیوارها و طاق نمارا شل لعاب رنگ الوان سفید کرده بود جمعی اسراف و بال را
از قضا میرزا نظام را علامت اسهالی بود بعجله و اضطراب بیت الخلا رفت بند زیر شلوارش گره افتاده و عقده در دل
هرچه خواست خود داری کند نتوانست بیچاره باز شدن بند شلوار بند زیر شلوار گرفت تمام زیر بال نشسته و دیوار سفید کرد
بال را ملوث کرد چون از خارج شد صاحبخانه شایسته برداشت چون بیرون آمد گفت جناب نظام چرا دیوار بال را
منقش و منقش کرده فورا گفت غرض نقشی است که ما را زماند حکایت روزی صحاف باشی طهرانی که همیشه چشمک
در چشم داشت بحمام رفت و بخزانه در آمد شیشی کلمف در اذری در روی آب شناوه کرد دست برد که او را گرفته
بداند چه چیز است شیشی با نمود از آنجا رد زیاب رفته از بیم آنکه مبادا جناب صحاف باشی قصد خوردنش نماید از آب
بیرون آمد نزد صحاف باشی دست دراز کرده او را گرفت و اشتمام کرد از ذوق تسلیم زد و فت که نجاست است
بعد تمام از حمام بیرون آمده بجامی دیگر دشنام داده و شناعت آغاز نهاد که این چه کثافت است چرا
ربنا الله نجاست نکرده این نزدیک بود که ریشم را آلوده و ملوث نمودی اتفاقا میرزا نظام در جائی گرم حمام
ایستاده بود علی الفور گفت جناب صحاف باشی شکر نعمت کن که نقش خویش می‌بیند از آب حکایت
میرزا عبد الباقی خان معروف بعاشوری علیه ما علیه را کلیچه خزی بود که جانور او را از قبل از خلقت آدم
ابو البشر گذشته و پوست او را برآورده بود و همه ساله در فصل شتا و زمستان در بر میکرد از کثرت استعمال
هر که در را دید میگریه پوست خز را با جلد خر فرق نمیداد خز در یکپاره مدت بکماله مشغول اگر است او بود
بعد از رحلت بسپار که او را وصاله نمود حسن را بهر دست سید الله و گفت این خز را زمین را رکه
بیست تومان احتیاج کرده ام ضایع کردی که در پیش سر دمبه و شال دشاده بخواهم دار بر کرد

همانکه فصل زمستان منصرم و منقضی شد غلامی داشت سلمان نام ماهوت پاک کنی بدست او میداد که شبانه روز او برو
اوراکه ماهوت آبی بود در اول کارخانه سوارج اوقلی باقی بود نه تا ابتدای زمستان دیگر پاک میکرد و با لعاب دهن
لعاب میداد تا چار انشاء ماهوت از لعاب دهان و رنج و تلف اسپناه براق بود و آب و تاب داشت
و لیطانه خز از او ربوده بسیاه زن سلمان سپرد که او را التفات لا دردست گرفته از کرم بپید محافظت نماید و پیوسته
خانم آن دده خدمتی با در رجوع میکرد و متعذر میشد که اگر این لیطانه خز خان را از دست بگذارم و غفلت کنم
بید او را انتقله خواهد کرد و سرکار خان مرا از زیر چوب شیر این خز پوسیده میپوشند بیچاره خانم او را از
خدمات خانه خلع و معاف مینمود که با همه اشتغال خیال در آن خز صد ساله ترسید تا آنچه مزد و برای اقیت
سلمان در پوشیدن و برآوردن مراقب او بود که از کید کرم سلاشی نشود وقتی خان مرحوم ناکه تازه
تحصیل کرده ان بیچاره از بستر انگیز رسیدو و تنها وزراء جراز کلیجه خان غفلت داشت بسرکار خان
در منزل مرحوم سلطان سلیم میرزا اطاب ثراه مهمان بود پس از خوردن عرق و نیاشن ورق شام
اجابت طبیعت پنج ریش گرفت برای قضای حاجت بیرون آمد کلیجه معهود را از تن کنده
بدست ان نوکرباشی داد و بمستراح رفت که ساعتی راحت شود و سر خود را سبک کند
چون از بیت الخلا بیرون آمد خادم محض بروز خدمت و ارائه کرد کلیجه را لکانی الله فورا تمام آن زاره
و آستر شب پوست آتش گذاشته از هم سلاشی شد خادم بی بصیرت متحیر و مبهوت ماند
که این چه خطا بود از من بظهور رسید خان مرحوم دست افسوس بر هم زده با کمال تاسف سری
حرکت داده و ریشی جنبانید که هیهات هیهات پنجاه سال این لیره و لیطانه را بنف گاه گاه
و تلف داده نگهداری عاقبت بدست این نوکرباشی بنگجان نوکرباشی نیزدید مگر با چه
در ریش جنابش رسید این بنده بمناسبت مقام گفت کلیجه در ریش همه جبرش بیجا الا چه حیز

از تازه

از تازه لیره و ان ولیطانه آستر حکایات زمانی که عمر و اوقات در خدمت جناب حاج محمد علی آقای منشی
مصروف بود روزی در محضر جمعی از برادران فتیل معین تعجب از همین اتفاقا بنده را احضار فرموده فرمایش فرمودند
که درازای خدمات از همه محل نفایت حوت و انعام وارد بر عمر مرحوصل و گرکوت میدادم یک قواره ماهوت
و مهوت و منوت گنم از زمین دور نمک که یکی آبی است و دیگری زرشکی و مناسب حالت هاشمی زرشکی است
اختیار کن بشرط خیار الغبن و غبن الغبین را لو مع تضعیف چه حقوق لیح تو بهم دوختی گردنت بهم عرض کردم این
چه مصالحه است که با شرایط عقوبات منظر آشنه ماهی است از اوباب لیث تربیت بدل کرم و لطف نعم است بعباره
اخری خواجه آن است که با شد غم خدمتگار شمایل خادمی که اشراط و علانیه خدمت متقدرون بصداقت را منظور
داشته باشد باید در ازای خدمت مرزوق انواع نعمت آید فرمودند از زمین دور نمک هر یک بسلیقه گنج و طرافت
سوء حسب مراقبه باید گو حاج ابراهیم خیاط ببرد و ببرد ولی آستر و اجرت و سایر ملزومات آن در عهده خود لوات
و شروط با لمنه تمام پو حسنه مرا که با تو قرار داده ام بهمین صلح کنی چار و ناگزیر ماهوت آبی را قبول کرده خیاط ارید
برده که مشغول دوختن شود بعد از چندی رسید نصیحت و پندی بار از طرف رشخندی جناب مستطاب آقای حاجی میرزا مسعود
ادام الله بقاه و وفقه الله دائما القاء که با این بنده لطفی عظیم و عاطفی جسیم داشته فرمودند فلانی لذت جامهای سخن
مر استحضر تمنا شده ماهوت سه حیث ناقل الحکایات زیاده از دو سیاست بلکه شد پیست بالاجماع
در مرحله است حد شیاع که منهی الحکایات عرض کردم سه کدام و اولا چه نام است بنده از این قضیه بی اطلاع
و مسلوب الاستماع است فرمودند ماهوتی که حاج سید محمود را بارک حق رحمت ایزدی اش که چهل سال میداری
بعد جسته جسته از نکانه زخوش و شمعم و در ریش شنیده شد که انها ماهوت ترجمتی از جناب حاج سید محمود بود
که جناب حاج آقا بعلم خود زده و در روغن فرموده گفتم سبحان الله سکه در مراتب خدمت مرحوصه بصداقت
قدم زده خیانتی نکرده و شرد ریزی بخرج نداده تا بفرمایند الحیاة ثلث نن و آستر و زیر لمر ذد جایزه این است
نتیجه بسه خیری مست انکه اغلب اوقات جناب حاج آقا بفرمایند حرکات ناشایسته از شخص معقول
قبیح است معلوم شد انیفرماش در حق دیگران صحیح است خوب بود با این ذن و بیان اظهار مینمودند

من باجی سید محمود کشمیری عوض زحمات یکتواره ما مرحمت نموده همچنان بود که خودشان مرحمت کرده باشند زیرا که
الدال علی الخیر کفاعله این است که گفته‌اند چراغ دروغ بی‌فروغ است ضعیف زیرا که بظهور رسد قبیح
و از بزرگان قبیح‌تر است بهتر آنکه این داستان را بگذاریم و بگذریم زیرا که قصهٔ شیرین‌تر در نظر است

حکایت روزی جناب امین الرعایا که ام الف البلایا است برای ختم کار خویش و هزار تشویش و ملاحظه
پس و پیش از خوف پیچ گردم بر سبیل وجوب و لزوم حساب الفرض برای ادای قرض و تجدید سند و تمسک
بردالتخانه حاج آقا ستند و تمسک شده به آنجا التجا آورد در همین راه با ناله و آه که مرا بکشد قدمی
میزنم اما نه از آن تشویش پس از عنوان مطالب و خطابات سخنان یاس در طلب و بعد از
انقضای معامله و انصرام مبادله بقیمت غیر عادله بیچاره امین ساخت و لوحش و حرمه و فروخت از
ذخیره و زنده و رخت الکاه وجه نقد بمیان و صیغه عقد و جریان آمد هرچه حرام بود حلال شد و اباحه اش به حد
بکمال رسید تومانی پنجصد دینار تنزیل برای امین بحکم تنزیل من رب العالمین بعقد صالحات حاجی علم
بما علم و بما نهب و نسبی و ظلم ما از آن رد و بدل و جنات و جدل الصلح و صلاح حلال و مباح
گردید و حال آنکه موافق شریعت نبوی و مطابق طریقت مصطفوی رکن دین احمدی و ارکان
ملت محمدی علیه سلام الله الملک الهادی این قسم معاملات و اینگونه بیعات حرام علی
الله دوام هیچ حیله و وسیله حلیت پذیر نیست چنانچه بر یک طلبه مسکین حمله و غلبه کرد هر چه خواست با یه
ها را الادله دلیلهم بسیط ذریعه با یک بسیط خود در ازاله دور و دارا را از خود مهجور کرده باک و زنده
بدندان گزنده از بد او اندیشه کرد غافل از آنکه گفته‌اند چون سنگ و زنده گوشت و بیشتر به
کمین نشستن صالح است با حیرت و جدال طلبه کتابی از فقه که مرقوم شرح لمعه است در زیر بغل داشت فورا
بازکرده به زمین گذاشت گفت ایک معون بحق حضرت بیچون اگر دست از من بازنداری
و مرکجالت خود نگذاری الان بحکم غیر ما انزل الله گوشت و زغ تو را حلال کنم تا آنکه یک
دانه

نگذارند سنگ در همه زمان برای زمان رحمی قطعت درمان نشود سنگ دیده اگر پیش از این بجائی گفته
بحکم خلاف گوشت و زغش مباح خواهد شد محض یاس نتایج در خلاف او را گذاشت و بگذشت حاجی چه
امین الرعایا را ضمنی تومانی ده شاهی مستقبل راضی شده است به قریه سلطان آباد و زراعت نزد و بیابان
پر از خار مغیلان رعایای دزد و هر چه فرزند نه تحمل و متقبل شده باری پس از گذشتن عمر از تف و دجل
و عبارت است مهری دست متعمل امین الرعایا فرمودند میرزا آقا در مشقت است خیلی رنج برده و زحمت کشیده و حملها و حمیتها
بپایه پیچوان از بابت حق زحمت او برهم امین الرعایا گفت نیست و همت زیاده از این بود شما ده تومان
باشیان با سید من محبوب داده فرزند چشم مقبح دارم و با نقد میسپارم تنزیل او را با صدپوش
پنج ره اصل و فرع را در تومانی پانصد دینار پنجاه و پانزده تومان بچه زرنه سپرد است ده تومان حق الزحمه
در خدمت حاجی آقا توقف شد تا آنکه داستان تحریر دادن غله با آلتی و دمات بمیان آمد غارت و بحو میلاد
غلات میرزا علی اکبر بود چون جناب حاجی آقا از خصوصیت منزه است را به مسبوق کرده انجام این امر را
بعهده این جانب موکول فرمود اتفاقا شیخ بیت رنج تشکرت بمهمانخانه رفته حرفها گفته و شنفته حاک
پاک بکنیم را محض خصوصیت با میرزا علی اکبر تحویل هم روز آخر که باید دین و مال را با بت و تمامت غله را که قرار
بیت خرج در بود بخزانه آن علیه برداشت خود میرزا علی اکبر شخصا نیز بار را بعد و ملاحظه بار بار اگر دست میان حول
برده دید بار خاک است گفت فلانی محض رفاقت و آشنائی چندین ساله در این ده قره غله که تحویل داده
جستجو و گفتگوئی نکرده خبر این چه جنسی است که تحریر داده دیدی این چه نوعی است با من رفتاری کنید ما را که خبر دار علمه
ابنا پدرا این نسبی جو هی خبر دارد شما ضایع دانسته کرد جناب سعد شیخ ملا میرسهو را زند و در جو بسیار ساند
انیفه را از جو دیگر از خاک رستم آباد و زرگ گندم مانند هی مخلوط کرده دیده که کمی غله را دو دست
خاک است و تمیز کردن من دور از شعور را دارا که است الان بعضی از امتحان و میزان اعتبار خاک را
جدا کنیم آنانت زد و ضع درست است نه دروغ معلوم شود دیدم حرف درست است حساب و سقرار بالنصوب
فورا خبردی آورده که غله را از خاک پاک کنند کمی لنگر را من دیگر او را انتخاب کردم بعد از
تشخیص و تعیین معین شد که در یک ناچه که شش من شاه است پنج سیری خاک و سنگ بی اشتباه است

وقف بودیم بسیار بیقاعده و ضرر در قبول کردن بضاعه است گفتم برای رعایت و ملاحظه حالت ارباب بهر جهت
وهاب از من قبول نمیکنید گفت باز بملاحظه رفاقت با شخص تو قبول دارم اما بقدر ثمن از بضاعه را فقط
جمعی از رفقایان که در حضور حضرت مستطاب آقای شیخ الاسلام و جناب مستطاب آقا حاجی میرزا مسعود در منزل حاجی آقا مهمان شده
بعنوان نمونه میفرستم که همیشه ملاک در باب بوده اند مسبوق باشند که من بچه بیران از حاجی آقا غلامحسین گرفته ام
آنچه مرو... شما بوده است هرچه تمنا کردم ندادم هرچه میخواهی بگیر بگذار قیمت میدهم گفت در این صورت تو
برنام خواهرش میفرستانند همان نسخه و این بیران قیمت گرفته راضی نیستم نامی من و افتضاح حضرت مستطاب
قدری از گفته ام رجوع از خدمت جمعی از رفقایان که در مجلس مهمان بودند در تشریف فرما که رعایت کردند دلالت
نمود چون قضیه بی پرده و آشکار شد فرمود ده تومان این ارطابا مرا تو صحیف که در زدن تو حیف است
رهین انجام انکار خواهد بود که بردی با بمیرد اعاکبر قرار بضعه غله را در کیسه وده که در اینجا نقش کرده باد در
بازی فرشم کیسه و پنجاه را در کیسه دره ... بعقیده آوردم با زده تومان که از اول غیر بود مرحمت فرمودند
حکایت چیزی قبر حاجی میرزا اسحق رنجزائی که در صد است طاق و ستا... برای فروش گندم شیرازی که
که در چهارده اردیبهشت حاجی محمد علی آقا ... گندم خود را ... فرود خشت در...
عصر آن روز حاجی میرزا حقی ... برای حاجت ... آمد جناب حاجی ... حرف است
اینکه ... خرید ... از در باج ... گوشیم ... عفونت ... که
از در گندمی در چهار تومان خرید ... فروشنده دیده ام خودت ... فعلا قیمت در ... آن
در خرید آن ... خرید ... ملاحظه منفعت کرده بخریم ... کرده ...
... در چهار تومان ... قطع و فصل شد ... گفته ... اول
من ... حال که خودشان در ... اتباع کرده بودند ... افتاده این ... که
بقیمت خریداری مسبوق بود ... عفونت نمود ... حاجی ... را
حضار نمود فرمود که ... صورت مجلس ... رقم نوشتم دیگر ... نوشتن صورت ... فرمود
سه تومان حق ... بقیمت ... بعد ... شود ... مجهول ... سلوم ... شما
که خریداری ... راضی قیمت ... دارد معامله ... و نوشته را

نسخ کردیم سه تومان حق التحریر را با آن کلم و کیف در کیف توقیف نمود که بتوجه لطفی معامله را ساعه هزار و حق ملاذات
از حیز تبرئ و افق انصاف و مروت با دو جواب سابقه که با اسم بنده نقد و دین مختلفه گرفته و ذخیره کرده بودند مجهول
المالک ماند و مجهد جامع الشرائط رسید حکایت پس از فروش غله با همه عیب و علت ها از ... تمام بوقع
فروش گذشت آمد حاجی محترم ترک هر ولی در میدان رهره و از اخوان بهره رسید اگر دلبقدم رشد دست و قدم
جلادت که فطری آن پاک است در معامله مستقیمه با دست گرد مجلس ... داده و مقابل ... مجدد داده
منعقد کردید آنچه نکات معامله از رسم مبادله بود از طرفین فیمابین آمد گفتم دعوی شیر و ... است ... دارد
حاجی محترم تسلیم پیش و فروش را استقدام ... گرفت ... فرط صداقت و ... حماقت ... بتشک
اطاعت و ... بسط دعوت با ... فروش را اجر و ابراز نمود عقد بیع و شری ... در است انعقاد
یافت چون بنده در گفتگو و مقالات حضور داشت و مرا کاملا معلوم نه نیست محض بروز مرحمت این
رضرفه فروشش ... معاملات پیش فرمود چون شخص حاضر الوقت در نقره رفت و آمد بسیار کرده ... رحمت
بیشمار کشیده باید حقی برای ... جان ... حاجی محترم برای آنکه وجهی برایم حرام گشته ... گوارد است که
خرواری صد دینار ... حق از جمله معمول مرسوم تجار است ... چون ... فلان در ... است خرواری
کیسه ... خدمت ... که در این ... چهار خروار ... فرض ... که ... فصل ...
از اینجا ... در معاملات ... قرار دادند که ... دوره ... را
قیمت کرد وقت تحویل دادن ... فرموده روزی ده مرتبه ... گلشن رفت و ... قپان را
... گشتش حاجی عباس ... با رضا برای حاجی ... فرستاد
از کثرت ... حاجی آقا ... بزرگی و ... و ...
خوردیک و مروت ... که ... عوض ... شود ... شیخ بود
نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد پس از این رفت و آمد و ایام
محنت دراز رحمت و خجلت نوبت مزد و اجرت بپایان آمد وجه ... خرد دقت
دیگر ... نقد ... ... که ... در ضبط حضرت حاجی آقا است

کتابخانه مجلس شورای ملی

رباعیات متفرقات

نظام تبریزی

طلع تو درد خوش نشان تحقیق
تا گفته نه درد کس توانی دانی

رکن دهلوی

بنفشه که به زبان نیز بیان دانی
اندوهی که در غم نهانی دانی

القصه ازین بیشتر ندارم طاقت
یک کار ازین دو کار میباید کرد

نیکو کردن تفکر میباید کرد
یا کشتن من چشیدن میباید کرد

ای شوخ که از نسیم خط عذار بدار
عمری است که از بهر بیانی گناهی

گرزانه نکشته و حرمت طلبی
بنشین و کلاه خویش را قاضی کن

کمال اصفهانی

تنگ خوابست که چون حشش تو باشد بیت
چنین دلبری به رنگ و بوی باشد یت

صد دور قرآ بسم آورده‌ای
خواهم که تا به رنگ او دید به دست

وقت است که باز بیا بر آشوب کند
در آتش چنین زبانه چه روب کند

گل پیرهن دریده خوبان آتو
از دست رخ تو بر سر چوب کند

[illegible]

فردوسی

کاهم ز وصال همی ز غم فرد کشد
خاصیت شب وارد و ره مست
کاهم ز وفات جان پر از درد کشد
خو شیره پروانه و خون ورد کشد

نجم الدین

تا برده تصبیح در طلب شمی چند
در کوت خاک هم حاجی چند
تنها ده برون ز خویشتن گامی چند
بد نام کننده نکو نامی چند

[illegible]

[illegible] تبریزی صبوحی

چون شیر درنده در شکاریم همه
چون پرده ز روی کار برخیزد
دایم به هوای خویشتن یاریم همه
معلوم شود که در چه کاریم همه

[illegible]

در عالم اگر سینه فگارست منم
در دیده من اگر فروغی است تویی
گر در ره عشق بی قرارست منم
در خاطر تو اگر غبارست منم

اسیری [illegible]

منت که چنینم سزاوارم همه
در آتشم آیینه دارم همه

[illegible]

بط گفت چو من قدیر گشتم ترکیب
دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب
باشد که بجوی رفته باز آید آب

عمادی

ای دیده سخنهای چو در میگویی
هشدار که [illegible] میگویی
عیب تو همین است که نه در شطرنج
ای گرگ رنگ فراخ پر میگویی

[illegible]

بسپرد بشیحه فراق ترا
تا دو بتو بت تمام بگشته

شاه بیسمان
حوری که ز زلف بربر ارزد
سینه که برکس ز تو آزار رسد

از هر که بیند بیش دغم زرد مخور
لیکن هر دو وقت خویش ناچار رسد

محمد
عمرت تا کی بخور پرستی گذرد
در غم هستی و نیستی گذرد

می خور که چنین عمر که در کشتن زیاد است
آن به که بخواب یا بمستی گذرد

[illegible]

گر جان طبیب ز شفقه احوالم کرد
دشنام اگر دادی دعا جوابم کرد

هر گز نشود گرد تو گردانم روی
چه اگر خیال کنی دعا خواهم کرد

وقت است در آن ... گذار کرد
... قرار کرد

خوشوقت و فرخ کسی که ... باغ
در پای نگار دست نگاری گیرد

روز آب در ... گذرد
روز و شب من ... گذرد

[illegible]

پرستش دوستان ... است
دشوار ... دختران است

شیرینی ... هر گز
از غایت ... است

مجد الدین ...
... است
دیوانه ... است

... است
از ... است

... نشستیم
بر دیده ... نشستی

[illegible]

ارزنت ... ارزنت
خندید ... سینه

... خط
پیوسته گرد نقطه شکر دو خط

... دو لط
... بسط

شمس الدین ...
... لط
... نقط

... غلط
... خط

[illegible]

مرغان بهشتیم عجب نیست اگر | دادار تو که بچه برادم برسی | امروز چنان نموده ام یاد ترا | خواهم که سرشک دیده طوفان آرد | دانگاه که بگذرد روی ... چشم
از دانه پی دانه رفت ما از پی آب | ای بخت مراد در مرادم برسی | تا باز دگر بار بیادم برسی | سیلاب ز هر گوشه طغیان آرد | خاشاک تن مرا ... پیلان آرد

[illegible]

یوسف عادلشاه

سر رشته بر آستان یار آرم سر درد | بر حلقهٔ دست زدم که بر رو

سیلاب بسر و دست و رخ زرد | بیهوده بود کوفتن آهن سرد

سلطان بایزید بسطامی

گر قرب خدا طلبی دلجو باش | خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی
اندر پس و پیش خلق نیکو باش | خورشید صفت با همه کس یکرو باش

[illegible]

آنرا که سر زلف چو زنجیر بود | آن نیست که رخش رنگ گل دیبا نیست | دیدم بر آتش لطف چون آب روان | قصه چکنم که اشتیاق تو چکرد | چون زلف دراز تو شبی میخواهم
در خانه بر زنجیر که نتوان داشت | از غنچهٔ تو رخ همه مرد در آن است | آن آب روان هنوز در چشم من است | با جان ... تو چکرد | تا با تو بگویم که فراق تو چکرد

[illegible]

ابوالفرج روحی

تا کی نفس از حیات باقیست مرا | کاری که من اختیار کردم این بود | از درد فراق ای لب شکر تاب | چشم و دل من ز هجرت ای دُر خوشاب
در سر هوس شراب و ساقیست مرا | باقی همه کار اتفاقیست مرا | نه روز مرا قرار و نه در شب تاب | صحرای پر آتش است و دریای پر آب

جمشید گیتی ... [illegible]

چون زلف بتان ... [illegible]

افضل الدین کاشی

[illegible]

اثیرالدین اخسیکتی

ریزد دلکی مهر فزایت بر باد
زین بیشتری بین که بدیت باد

خوبی و خوشی و دلبری و جمال
داری همه خیر و فدا حدیث باد

ازرقی هروی

گر شاه دو شش خواست و یک زخم فتاد
تا ظن نبری که کعبتین داد نداد

آن نقش که کرده بود شه زان یاد
در حضرت شه روی بر خاک نهاد

ابوالفرج

عشق خوش شد ای ... [illegible]

[illegible]

سیف الدین باخرزی

[illegible]

رشید الدین وطواط

[illegible]

رفیع الدین لنبانی

[illegible]

رودکی بخارائی

[illegible]

بیدار رازی

با بط میگفت ماهیی در تب و تاب
غم نیست بجوی رفته باز آید آب

بط گفت چو من و تو گشتیم کباب
دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب

سعید اسپوردی

بر آتش روی تو ... هرجا آبی است
در پیچش موی تو ... هرجا تابی است

بر سینه ز زخم هات هرجا نمکی است
بر دیده ز بخت هات هرجا خوابی است

[illegible] العزيز

بسم الله الرحمن الرحيم

في الاوامر والنواهي من مقالات مولينا ومولى الكونين امير المؤمنين ويعسوب الدين علي بن ابي طالب
روحي فداه

باب الالف

الجاهل لا يرتدع العاقل من صدقت اقواله وفعاله الكريم من سبق نواله سؤاله الكريم يتغافل
ويتخدع الدنيا سوق الخسران الصدق روح الكلام آلة الرياسة سعة الصدر النصيحة من اخلاق
الكرام الخديعة من اخلاق اللئام القدرة تظهر محمود الخصال المال يبدي جواهر الرجال الكذب
مزري بالانسان النفاق يفسد الايمان المرء مخبوء تحت لسانه الكريم من بدء بجنابه الدنيا
ظل زائل الموت رقيب غير غافل العفو تاج المكارم المعروف افضل الغنايم التكبر يظهر الرذيلة
التواضع ينشر الفضيلة المودة اقرب الرحم الدهر موكل بتشتيت الالاف الامور المنتظمة يفسدها
الخلاف الكتب بساتين العلماء الراضي عن نفسه مستور عنه عيبه التجمل بالفضائل من اقبح
الرذائل التوبة ندم بالقلب واستغفار باللسان وترك بالجوارح واضمار ان لا يعود الحكمة
شجرة تنبت في القلوب وتثمر على اللسان الحسود دائم السقم ولو كان صحيح الجسم الرضا
بالكفاف خير من السعي بالاسراف الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فاذا كان لك
فلا تبطر واذا كان عليك فاصطبر الحرص لا يزيد في الرزق ولكن يذل القدر الكذب
متهم في قوله وان قويت حجته وصدق لهجته الصمت يكسبك ثوب الوقار الحمق
داء لا يداوى ومرض لا يبرى الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحذافيرها الحازم يتجرع الغصة
حتى

حتى تمكن الفرصة الاحسان يستعبد الانسان المن يفسد الاحسان المحاسن في الاقبال
هي المساوي في الادبار المشاورة راحة لك وتعب لغيرك الصفح ان تعفو
الرجل عما يجني عليه وتحلم عما يغيظه الناس كصور في صحيفة كلما طوي بعضها نشر بعضها
البلاغة ما سهل على النطق وخف على الفطنة الصبر صبران صبر على فقد ما
تحب وصبر على وقد ما تكره الكيس من احيى فضائله وامات رذائله
القليل مع التدبير خير من الكثير مع التبذير الطمانينة الى كل احد قبل
الاختبار من قصور العقل العمر الذي يبلغ فيه الرجل اشده الاربعون
الشرف بالهمم العالية لا بالرمم البالية السيد من تحمل اثقال اخوانه
وحسن مجاورة جيرانه القلب خازن اللسان اللسان ترجمان
الانسان السخاء يزرع المحبة الشح يكسب المسبة اجعل نفسك
ميزانا بينك وبين غيرك فاحبب له ما تحب لنفسك واكره له ما
تكره لها واحسن كما تحب ان يحسن اليك ولا تظلم كما تحب ان لا تظلم
اشكر على من انعم عليك وانعم على من شكرك فانه لا زوال للنعمة
اذا شكرت ولا بقاء اذا كفرت ارحم من دونك يرحمك من
فوقك اضرب خادمك اذا عصى الله واعف اذا عصاك اقلل
الكلام تامن الملام احسن العشرة وتحفظ على العشيرة

استشر اعداك تعرف من رايهم مقدار عداوتهم ومواضع
مقاصدهم احسن الى من شئت تكن اميره احتج الى من شئت تكن
اسيره اقلل المقال وقصر الآمال اين الملوك والاكاسره اين
بنو الاصفر والفراعنه اين من كان اطول منكم اعمارا واعظم آثارا
اين الذين كانوا اشد منا قوة واكثر جمعا اذا ظهر غدر الصديق
سهل هجره اذا فاجاك الامر فتحصن بالصبر والاستظهار اذا انكرت
من عقلك شيئا فاقتد براى العاقل فانه يزيل ما انكرته اذا اقبلت
الدنيا بعبد عارته محاسن غيره واذا ادبرت عنه سلبت محاسنه
اذا طابق الكلام نية المتكلم قبله السامع واذا خالف نيته لم
يقع موقعه اذا شاب الجاهل شب جهله واذا شاب العاقل
شب عقله اذا كانت لك الى الله حاجة فابدأ بالصلوة على
النبي ثم اسئل الله تعالى حاجتك فان الله عز وجل اكرم من ان
يسئل حاجتين فيقضي احديهما ويمنع الاخرى اذا امطر التحاسد
انبت المفاسد اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو شكرا
للقدرة عليه اذا صنعت معروفا فاستره اذا صنع اليك
معروف فانشره اذا صنع اليك فاذكره اذا صنعت معروفا فانساه
اذا

اذا مدحت فاختصر اذا ذممت فاقتصر اذا وعدت فانجز اذا ملك الاراذل
هلك الافاضل اذا كتبت كتابا فاعد النظر فيه قبل ختمه فانما تختم على
عقلك ان اسرع الخير ثوابا البر ان احمد الامور عاقبة الصبر ان
من يمشي على ظهر الارض لصائر الى بطنها ان لله تعالى سبحانه
عبادا يختصهم بالنعم لمنافع العباد يقرها في ايديهم ما بذلوها فاذا
منعوها نزعها منهم وحولها الى غيرهم ان الله سبحانه يعطي
الدنيا من يحب ومن لا يحب ولا يعطي الدين الا من يحب ان
اغنى الناس غنيا من كان بقسم الله رضيا ان الدنيا والآخرة
كرجل له امراتان اذا ارضى احديهما اسخط الاخرى ان بطن
الارض ميتة وظهرها سقيم الخلق المذموم من ثمار الجهل الحق سيف
قاطع الباطل غرور خادع الظالم منتظر العقوبة المظلوم منتظر المثوبة
المستريح من الناس القانع الحريص عبد المطامع الجهل يزل
القدم ويورث الندم الحياء تمام الكرم وحسن الشيم الحقد خلق دني
وعرض مرد الحازم من تجنب التبذير وعاف السرف التواضع من مصايد
الشرف المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو الصدقة في السر من احسن البر

الجفاء يفسد الاخاء الوفاء عنوان الصفاء الغضب يردي صاحبه ويبدي
معايبه الظلم ام الرذائل الانصاف افضل الفضائل الخيانة رأس
النفاق الكذب اشين الاخلاق الفاسق لا عفة له العاقل من عقل
لسانه الا بذكر الله تعالى الاخ المكتسب في الله اقرب القرباء وارحم
من الامهات والآباء الغناء بالله اعظم الغناء الفقر الغناء بغير الله
الامور بالتقدير ليست بالتدبير العجز مع لزوم الخير خير من القدرة
مع لزوم الشر القليل مع التدبير خير من الكثير مع التبذير الفقر مع
العفة خير من الغناء مع الفجور الفرار في اوانه يعدل الظفر
في زمانه الادب في الانسان شجرة اصلها العقل القناعة عز
المعروف كنز الجاهل صخرة لا ينفجر ماؤها وشجرة لا يخضر عودها
وارض لا يظهر عشبها الراضي بفعل قوم كالداخل معهم ولكل داخل في
باطل اثمان اثم الرضا كاثم العمل العاقل من يتكلم لحاجته او حجته
الاحمق غريب في بلدته ومهان بين اعزته الاستشارة عين
الهداية الصدق افضل الرواية الايثار شيمة الابرار الاحتكار
شيمة الفجار الاقتصاد نصف المؤنة التدبير نصف المعونة
البخيل خازن ورثته المحتكر محروم نعمته الكريم من جاد بالموجود
السعيد من استهان بالمفقود تفكر في العواقب تنج من المعاطب
المحسن حي وان نقل الى منازل الاموات العلم زين الحسب
المودة

المودة اقرب نسب الرفق بالاتباع اكرم الاصطناع الكرم نتيجة علو الهمة
الحسد لا يشفيه الا زوال النعمة الفقر في الوطن ممتحن الغناء في الغربة
وطن العجل قبل الامكان يوجب الغصة الصبر على المضض يؤدي الى الفرصة
الندم على الخطيئة استغفار المعاودة على الذنب اصرار الافراط في المزح
خرق المكر من اللئام كفر الامل رفيق مؤنس التبذير قرين مفلس
المعجب لا عقل له المملوك لا مودة له الادب احسن سجية الايمان
شهاب لا يخبو القناعة سيف لا ينبو اللجاج يبذر الشر الجهل
فساد كل امر الاستغفار دواء الذنوب السخاء ستر العيوب
الغيبة آية المنافق النميمة شيمة المارق المطامع تذل الرجال
الموت اهون من ذل السؤال الطاعة اوفى حرز القناعة
ابقى عز العاقل يطلب الكمال الجاهل يطلب المال العبد
حر ما قنع الحر عبد ما طمع المال نهب الحوادث اد سلوة
الوارث الرزق مقسوم الحريص محروم الصمت وقار الهذر
عار الحازم يقظان الغافل وسنان اخوك من واساك في الشدة
التواضع يرفع الوضيع التكبر يضع الرفيع الساعات تهلك الآفات
النعم تقيد للحاجات الصبر جنة الفاقة العجب رأس الحماقة الآداب
حلل مجددة المقادير تجري بخلاف التدبير انجاز الوعد من دلائل

من دلائل المجد الكلام كالدواء قليله ينفع وكثيره قاتل المنع الجميل احسن من
الوعد الطويل العالم حي بين الموتى الجاهل ميت بين الاحياء اوقات
الدنيا وان طالت قصيرة والمتعة بها ان كثرت يسيرة ان الناس نيام
واذا ماتوا انتبهوا الصلوة حصن الرحمن ومدحرة الشيطان الانس في
ثلثة الزوجة الموافقة والولد البار والاخ الموافق التدبير قبل العمل يؤمنك
اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام اربع تشين الرجل البخل
والكذب والشره وسوء الخلق اربع لمن اعطيهن فقد اعطي خير الدنيا
والآخرة صدق حديث واداء امانة وعفة بطن وحسن خلق اذكر اخاك
بالذي تحب ان يذكرك به اياك وما تكره ودع عنه ما تحب ان يدعك منه
اياك ومعاشرة متتبعي عيوب الناس فانه لا يسلم مصاحبهم منهم اياك والملق
فان الملق ليس من خصال الايمان اياك والنفاق فان ذا الوجهين لا يكون
وجيها عند الله اياك والخديعة فان الخديعة من خلاق اللئام اياك ومقاعد
الاسواق فانها معاريض الفتن محاضر الشيطان اياكم والبطنة فانها
مقساة للقلب مكسلة للصلوة مفسدة للجسد اياكم ومصادقة
الفاجر فانه بئس العشيرة ولانه يبيع مصادقته باليسير الحقير اياكم والغلو
فينا قولوا انا مربوبون واعتقدوا في فضلنا ما شئتم اياكم والفرقة فان
الشاذ من الناس كما ان الشاذ من الغنم للذئب اياكم وشرب
الماء من قيام فانه يورث الداء الذي لا دواء معه او يعافي الله تعالى
اياكم وعمل الصور فتسألوا عنها يوم القيمة احذر اللسان ايها الانسان
ليلذعنك

ليلذعنك انه ثعبان احذر اللسان فانه سهم يخطي احذر كل عمل اذا سئل عامله
استحيى منه ذاكره احذر من الامور ثلثا وخف من ثلث وارج ثلثا ووافق
ثلثا واستحيى من ثلث وافزع الى ثلث وشح الى ثلث وتخلص الى ثلث واهرب
من ثلث وحاجات ثلث يجمع الله لك حسن السيرة في الدنيا والآخرة فاما التي
امرتك ان تحذرها فاحذر الكبر والغضب والطمع فان الكبر خصلة من خصال
الاشرار والكبرياء رداء الله عز وجل ومن سكن قلبه مثقال حبة من الكبر
اورده النار والغضب يسفه الحليم ويطيش العالم ويفقد معه العقل ويظهر
معه العقل والطمع فخ من فخاخ ابليس وشرك من عظيم حباله لتصيد
معه العلماء والعقلاء واهل المعرفة وذوي الابصار اما الثلثة التي
تخافهن خف الله تعالى وخف من لا يخاف من الله وخف لسانك فانه
عدوك على دينك ودنياك يؤمنك الله جميع ما خفته واما الثلث التي
ترجوها ارج الله عند ذنوبك وارج محاسن عملك وارج شفاعة
نبيك محمد صلى الله عليه وآله واما الثلثة التي توافق فيها وافق كتاب الله
ووافق سنة نبيك صلعم ووافق الحق والكتاب العزيز واما الثلث التي
يستحى منهن استحي من مطالعة الله اياك وانت مقيم على ما تكره واستحي
الحفظة الكرام الكاتبين واستحي من صالح المؤمنين واما الثلث التي
تفزع اليها افزع الى الله تعالى في مهمات امورك وافزع الى التوبة من مساوي
عملك وافزع الى اهل العلم والادب واما الثلث التي تشح عليها شح على
عمرك ان تفنيه فيما هو عليك لا لك وشح على دينك لا تبذله للغضب

دشح كلامك لتكلم ما كان لك لا عليك واما الثلث التي تخلص بها تخلص الى
معرفتك نفسك او تجرهب لعيوبها وتفقك اياها وتخلص الى التقوى
وتخلص الى احتمال نفسك وخفاء ذكرك واما الثلث التي تهرب منها فاهرب
من الكذب واهرب من الظالم ولو كان ولدك او والدك واهرب من مواطن
الامتحان التي تحتاج فيها الى الصبر واما الثلث التي تجانبها جانب
هواك واهل الهوا وجانب الشر واهل الشر جانب الحمقاء وان كانوا مقربين
او صحبة محققين احق الناس بالرحمة عالم تجري عليه احكام الجاهل وكريم يستولي
عليه اللئيم وبر يتسلط عليه الفاجر اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر ابغض العباد
الى الله تعالى العالم المتجبر اقوى الناس ايمانا اكثرهم توكلا على الله احمق الناس
من ظن انه اعقل الناس اعلمكم احلمكم اعقلكم اخوفكم اعرفكم احلمكم
اعلمكم اغناكم اقنعكم احرمكم اكرم الحسب الخلق اكبر البر الرفق اهلك الشي
الطمع احسن اللباس الورع اقبح الشيم الطمع اقبح الخلق التكبر
افضل العبادة التفكر اقرب شي الاجل ابعد شي الامل
احسن المكارم الجود اسوء الناس عيشا الحسود اشرف حسب حسن
ادب افضل المعروف اغاثة الملهوف اضعف الناس من ضعف
ن تقته من غير حاكم عليه ابعد الناس من بخل على نفسه بماله وسمح به لوارثه
اغنى الناس الراضي بقسم الله تعالى اعجز الناس من عجز عن اصلاح
نفسه خير الناس من قدر على ان يقول الحق ولم يقل مقت الخلايق

لاالا

الى الله الفقير المزهو وشيخ الزاني والعالم الفاجر افضل الجود العطية قبل ذل
السؤال اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه احسن الاحسان مواساة
الاخوان احسن المقال ما صدقه الافعال ابخل الناس بعرضه اسخاهم
بعرضه افضل الادب ان يقف الانسان عند حده ولا يتعدى قدره وطوره
احمد من البلاغة الصمت حين لا ينبغي الكلام اغنى الناس حسن القناعة والتحمل
في الفاقة اوهن الاعداء كيدا من اظهر عداوته اعظم ذنب ما صغر عند صاحبه
احسن الكلام ما زانه حسن النظام وفهمه الخاص والعام ان الصبر لجميل الا عليك
ان الجزع لقبيح الا عليك ان احببت سلامة نفسك استر معايبك فاقلل
كلامك واكثر الصمت ان اتيكم الله بنعمة فاشكروا ان ابتلاكم بمصيبة فاصبروا
انكم مواخذون باقوالكم فلا تقولوا الا خيرا انكم الى اكتساب الادب احوج
الى اكتساب الفضة والذهب انكم الى عمارة دار البقاء احوج الى عمارة دار
الفناء المستريح من الناس القانع الحريص عبد المطامع النعم
يسلبها الكفران القدرة يزيلها العدوان التحابب لا وفاء له الحقود
لا خلة له التكبر عين الحماقة التبذير عنوان الفاقة الاقتصاد ينمي اليسير الاسراف
يفني الكثير الطمع رق مخلد الياس عتق مجدد التكبر في رياسة الولاية ذل
في العزل التواضع سلم الشرف التكبر اس التلف العفو احسن
الاحسان الاحسان يسترق الانسان القلب مصحف الفكر
النعم تدوم بالشكر الطمع يذل الامير الياس يعز الاسير الصدق

من صدق عليه المنقوص مستور عنه عليه الناس ثناء المجنون الجمال
الظاهر حسن الصورة الجمال الباطن حسن السريرة المجرب احكم من
طبيب الغريب من ليس له حبيب الدنيا كيوم مضى وشهر انقضى
المتشبث متحصن من السقط المستبد متهور من الغلط اللسان
سبع ان اطلقته عقر الغضب شر ان اطلقته دمر الدولة كما تقبل
تدبر الدنيا كما تجبر تكبر اغنى من استغنى بالقناعة اللسان ميزان
الانسان الكذب شين اللسان الحر حر وان مسه الضر العبد
عبد وان ساعده القدر الغناء عن الملوك افضل ملك الجراءة على السلطان
اعجل هلاك الغشوش لسانه حلو وقلبه مر المنافق لسانه يسر وقلبه
يضر الانصاف يرفع الخلاف ويوجب الائتلاف النصح يثمر المحبة
الغش يكسب المحنة الحسود لا يسود الفائت لا يعود الزينة بحسن
الصواب لا بحسن الثياب الافراط في الملامة يشب نيران اللجاجة
الجوع خير من ذل الخضوع القانع ناج من آفات المطامع المعروف
غل لا يفكه الا شكر او مكافاة الكيس من كان يومه خيرا من امسه
الدولة ترد خطاء صاحبها صوابا وصواب ضده خطاء
العاقل اذا سكت فكر

باب الباء

باب الباء الموحده

بعقل الرسول وادبه يستدل على عقل المرسل بالصمت يكثر الوقار
بالاطماع تذل رقاب الرجال بحسن العمل تجنى ثمرة العلم بالاحسان
تسترق الاحرار بالاحسان تملك الابرار بلين الجانب تأنس
النفوس بالقناعة يكون العز بالصدقة تفسح الآجال بئس الجار
الجار السوء بئس الرفيق الحسود بئس العشير الحقود بئس الوجه
الوقاح بئس الوزر اكل مال الايتام بئس القلادة قلادة الآثام
بشر البخيل بحادث او وارث بر الوالدين اكبر فريضة بلاء الانسان
في لسانه بعد الاحمق خير من قربه وسكوته خير من نطقه

باب التاء

تكلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه تمام الاحسان ترك المن
تكبرك بما لا تبقى لك ولا تبقى له جهل تجاوز مع القدرة واحسن مع
الدولة تكمل لك السيادة تنزل المثوبة بقدر المصيبة تاج
الرجل عفافه وزينته انصافه تخير لنفسك من كل خلق احسنه
تجنب من كل خلق اسوءه وجاهد لنفسك على تجنبه تعرف حماقة
الرجل في ثلث كلامه فيما لا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه وتهوره في
الامور توقوا البرد في اوله وتلقوه في آخره فانه يفعل بالابدان
كما يفعل بالاغصان اوله يحرق وآخره يورق توق

من لا ينجيك الا طاعته ولا يردك الا معصيته ولا يسعك الا رحمته
التجا اليه وتوكل عليه في كل حال واحوال

باب الثاء المثلثة

ثمرة طول الحياة السقم والهرم ثمرة الطمع ذل الدنيا وشقاء
الآخرة ثمرة القناعة العز ثمرة المحبة والاخوة حفظ الغيب و
اهداء العيب ثمرة العقل صحبة الاخيار ثمرة التجربة حسن
الاختيار ثمرة الكذب المهانة في الدنيا والعذاب في الآخرة
ثمرة التفريط الندامة والملامة ثلث يهدون القوى فقد
الاحبة والفقر في الغربة ودوام الشدة ثلث لا ينتصفون
من ثلث العاقل من الاحمق والبر من الفاجر والكريم من اللئيم
ثلث لا تهنأ لصاحبهن الحقد والحسد وسوء الخلق ثلث
مهلكات طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة
ثلث لا يستحي منهن خدمة الرجل ضيفه وقيامه عن مجلسه لابيه و
طلب الحق وان قل ثلث لن يجعل الله لاحد من الناس فيهن
رخصة بر الوالدين برين كانا او فاجرين ووفاء العهد للبر والفاجر
واداء الامانة للبر والفاجر لا رخصة في كل احد من ثلث

باب الجيم

باب الجيم المعجمة

جانب الكذب فانه مجانب الايمان جود الفقير تحليه وبخل الغني تذلله
جود بالموجود وانجز الموعود واوف بالعهود جمال الاحسان ترك
الامتنان جود الرجل يحببه اضداده وبخله يبغضه اولاده جار السوء
اعظم الضرر واشد البلاء جالس الفقراء تزدد شكرا جاهد
نفسك وحاسبها محاسبة الشريك شريكه لتعلم النفع من الضر

باب الحاء المهملة

حسن السيرة عنوان السريرة حسن التدبير ينمي قليل المال وسوء
التدبير يفني كثيره حسن العشرة تستديم المودة حسن الظن يخفف
الهم وسوء الظن يكثر الغم حسن الادب يستر قبح النسب حسن
الخلق للنفس حسن الخلق للبدن حسن الظن راحة القلب وسلامة
البدن حسب الادب اشرف من حسب النسب حسبك من التوكل
ان لا ترى لرزقك مجريا الا الله تعالى حد اللسان امضى من حد
السنان

باب الخاء المعجمة

خير الكلام الصدق خير المكارم الايثار خير الاصحاب صحبة الابرار خير الامور
ما عري عن الطمع خير من شاورت ذو النهى والتجربة والحزم

خير اخوانك من واساك خير اموالك ما كفاك خير الناس من كان
في عسره مؤثرا صبورا خير الناس من كان في يسره سخيا شكورا
خير الامور ما سهلت مباديه و حسنت خواتمه و حمدت عواقبه
خير الكلام ما لا يمل و لا يقل خير الاختيار مودة الاخيار خير ما
ورث الآباء الابناء الادب خير الاعمال ما قضى فرضك
خير الاموال ما وقى عرضك خذ الحكمة ممن اتاك بها
انظر الى ما قال و لا تنظر الى من قال خفت عقولكم و سفهت
حلومكم فانتم غرض لنابل و اكلة لآكل و فريسة لصائل
خمس من خمسة محال النصيحة من الحاسد محال و الشفقة
من العدو محال و الحرمة من الفاسق محال و الوفاء
من المرأة محال و الهيبة من الفقير محال محال محال

باب الدال المهملة

دولة الكريم تظهر مناقبه دولة اللئيم تظهر معايبه دولة اللئام مذلة
الكرام داووا الفقر بالصدقة و البذل و الاحسان

باب الذال المعجمة

ذل الرجال

ذل الرجال في المطامع ذكر الموت يهون اسباب الدنيا ذهاب البصر خير
من ذهاب البصيرة ذر السرف فان المسرف لا يحمد جوده و لا يرحم فقره

باب الراء المهملة

رب حرب حدثت من لفظة رب صبابة غرست من لحظة رب مرحوم
من بلاء هو دائه رب صديق يؤتى من جهله لا من نيته رب قريب ابعد من
بعيد رب بعيد اقرب من قريب رب عطب تحت طلب رب
دواء جلب داء رب داء انقلب شفاء رب جهل انفع من علم
رب سكوت ابلغ من كلام رب كلام انفذ من سهام رب فقر
اغنى من كل غنى رب موصلة خير منها القطيعة رب اخ لم تلده امك
ربما كان الدواء داء ربما كان الداء دواء و شفاء رب خير وافاك
من حيث لا ترتقبه رب شر جاءك من حيث لا تحتسبه رب صديق
حسود رب هزل قد عاد جدا رب رجل مفتون بحسن القول فيه

باب الزاء المعجمة

زكوة السلطان اغاثة الملهوف زكوة الجمال العفاف زكوة القدرة
الانصاف زكوة المال الافضال زلة اللسان انكى من اصابة السنان
زوال الدول باصطناع السفل زيادة الشكر و صلة الرحم تزيد في العمر
و تفسح في الاجل زيادة الشح تشين الفتوة و تفسد الاخوة

باب السين المهملة

سبب المحبة الاحسان سبب زوال النعم الكفران سبب الكمد
الحسد سبب المودة السخاء سبب الفقر الاسراف سبب
الائتلاف الحياء والوفاء سبب العفة الحياء سوء الخلق يوحش
القريب وينفر البعيد سوء الظن يفسد الامور ويبعث الشرور
سامع الغيبة احد المغتابين سل عن الرفيق قبل الطريق سل
عن الجار قبل الدار ساعة ذل لا تفي بعز الدهر ساعد اخاك
في كل حال سلامة النفس في اعتزال الناس سرك سرورك
ان كتمته فان اذعته كان ثبورك

باب الشين المعجمة

شر الاخلاق الكذب والنفاق شر الاولاد الولد العاق شر الناس
من يرى نفسه خيرهم شر الناس من سعى بالاخوان ونسي
الاحسان شر البلاد بلد لا امن فيه ولا خصب شر الاخوان
المواصل المفاصل في البلاء شر الناس من كان متتبعا لعيوب
الناس عميا عن معايبه شر الناس من لا يثق باحد لسوء
ظنه شر الناس من يتقيه الناس مخافة شره شيئان
لا يعرف قدرهما الا من سلبهما الغنى والقدرة شيئان

كالنخل

كالنخل لو عرفوا ما في اجوافهم لاكلوها شاور ذوي العقول تأمن
من اللوم والندم شيئان لا يعرف محلهما الا من فقدهما
الشباب والعافية شرط الالفة اطراح الكلفة شرط المصاحبة
قلة المخالفة

باب الصاد المهملة

صلاح الانسان في حفظ اللسان صدر العاقل صندوق
سره صمت يكسوك الكرامة خير من قول يكسبك الندامة
صديق الاحمق في تعب صديق الجاهل معرض للعطب

باب الضاد المعجمة

ضرورة الفقر تبعث على قبيح الامر ضبط اللسان ملك واطلاقه
هلك ضرورات الاحوال تذل رقاب الرجال ضلال الدليل
هلاك المستدل

باب الطاء

طوبى لمن تحلى بالعفاف ورضي بالكفاف طوبى لمن جعل الصبر مطية نجاته
طوبى لمن تجلبب القنوع وتجنب الاسراف طوبى لمن احسن الى
العباد طالب الادب احزم من طالب النسب طول الامتنان
يكدر صفو الاحسان طاعة النساء شيمة الحمقاء طلاق الدنيا

الدنيا مهر الجنة طلب الادب جمال الحسب طعن اللسان امضى من جرح
السنان

باب الظاء المعجمة

ظاهر القرآن انيق وباطنه عميق ظلامة المظلوم لا يهملها الله سبحانه
ولا يكملها ظلف النفس عما في ايدي الناس هو الغناء الموجود

باب العين المهملة

على قدر الحياء تكون العفة على قدر الحرمان تكون الحرقة
على قدر الهمة تكون الحمية على قدر الحمية تكون الغيرة
على قدر المروة تكون السخاوة على قدر النية تكون من الله العطية
عجبت لمن يظلم نفسه كيف ينصف غيره عجبت لبخيل يعيش في
الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنياء عجبت
لمن نسي الموت وهو من يموت عليك بلزوم الصمت فانه
يلزمك السلامة ويؤمنك الندامة عليك بالسكينة
فانها احسن زينة عليك بالمشاورة فانها نتيجة الحزم
عند المقال تختبر عقول الرجال عند زوال النعم
يستبين الصديق من العدو عليك مستور ما بعدك
جدك

جدك عداوة الاقارب امض من لسع العقارب عداوة العاقل خير
من صداقة الجاهل عز القنوع خير من ذل الخضوع عالم بلا
عمل كقوس بلا وتر عود لسانك لين الكلام وبذل السلام يكثر محبوك
ويقل مبغضوك عشرة ساعات من علامات الساعة طلوع الشمس
من مغربها والدجال ودابة الارض وثلثة خسوف خسف بالمشرق
وخسف بجزيرة العرب وخسف بالمغرب وخروج عيسى وخروج
المهدي من ولدي وخروج ياجوج وماجوج ويكون هذا
في آخر الزمان وخروج نار من اليمن من قعر الارض لا تدع خلفها احد
تسوق الناس الى المحشر

باب الفاء

فقد اللئام راحة الانام فقد الحاجة خير من طلبها من غير اهلها
فقد البصر اهون من فقد البصيرة

باب القاف

قلة الاكل يمنع كثيرا من علال الجسم قد يورث الحاجة
ما ليس بالمرء اليه حاجة قد كثر القبيح حتى قل الحياء منه
قد كثر الكذب حتى قل من يوثق به قدام الدنيا
ما كان حلوا وكدرها ما كان صفوا

باب الكاف

كل قوي غير الله ضعيف كل مالك غير الله مملوك كل داء يداوى الا
سوء الخلق لكل شيء حيلة الا القضاء كم من نعمة سلبها ظلم كم من
دم سفكه دم كم من فقير استغنى كم من غني افتقر كم من صائم ليس
له من صيامه الا الجوع والظماء كيف ينتفع من كان نيته بالفضيحة كثرة
المزاح تذهب الحياء والبهاء وتوجب الشحناء كفر النعمة لؤم وصحبة
الاحمق شؤم كما ان الشمس والليل لا يجتمعان كذلك حب الله تعالى
وحب الدنيا لا يجتمعان كلوا الرمان بشحمه فانه دباغ للمعدة وفي
كل حبة من الرمان اذا استقرت في المعدة حياة في القلب
وانارة للنفس وتدفع وساوس الشيطان اربعين ليلا

باب اللام

لكل حي موت ولكل شيء داء لكل علة دواء لكل ظاهر
باطن على مثاله فما طاب ظاهره طاب باطنه وما خبث ظاهره خبث
باطنه للكلام آفات للمتكلم اوقات للاحمق مع كل قول يمين
لينهك عن ذكر معايب الناس ما تعرف من معايبك ليكن حب
الناس

الناس

من كشف لك عن معايبك ليس كل مغرور ناج ولا كل طالب
بمحتاج ليس لك باخ من احوجك الى حاكم بينك وبينه لم تفت
نفس ما قدر لها من الرزق لم يرزق المال من لا ينفقه لم
يتفكر في عواقب الامور من وثق بالغرور لو رأيتم الاحسان
شخصا لرأيتموه شكلا جميلا يفوق العالمين لسان الجاهل
مفتاح حتفه لسانك ان امسكته انجاك وان اطلقته ارداك
لذة الكرام في الاطعام لذة اللئام في الطعام

باب الميم

من توكل كفى من قنع غني من عذب لسانه كثر اخوانه من ساء
خلقه عذب نفسه من عمل بالامانة فقد احتمل الديانة من
لم يستحي من الناس لم يستحي من الله تعالى من لم ينفعك
حيوته فهو من الموتى من سعى في طلب السراب طال
تعبه وكثر عطشه من لم يصن وجهه عن مسألتك فاكرم
وجهك عن رده من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره

بسم الله الرحمن الرحیم   اللهم وفقنی لما تحب و ترضی

سبحان الله ملأ الارض و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش لا ملجأ و لا منجا و لا مفر الا الیه سبحان الله عدد الشفع و الوتر و عدد کلماته التامات برحمته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس ده مرتبه صلوات فرستد و بگوید یا قابل التوبة لآدم یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا رافع ادریس الی السماء یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا فارج کرب ذی النون یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی و هرون یوم عاشورا یا جامع شمل یعقوب یوم عاشورا یا خالق الجنة و النار یوم عاشورا یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما یا قاضی الحاجات اقض حاجتی فی الدنیا و الآخرة و طول عمری فی طاعتک و رضاک بحرمته یوم عاشورا یا ولی الحسنات یا ماحی السیئات یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اکفنی ما اهمنی من امر الدنیا و الدین برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

جهة قضای حاجات باید مداومت نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی اسئلک خیر اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة

کفاه الله من امر الدنیا و الآخرة

بسم الله الرحمن الرحیم جهة وبا و طاعون باید خواند

اللهم یا شدید البطش و یا خالق القمر و الشمس سبحانک بحق الاشباه الخمس ان تکفینی من شر هذا الیوم کما کفیتنی من شر الناس بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و التسعة من ذریة الحسین

بسم الله الرحمن الرحیم ایضاً

اللهم یا ولی الولاء و یا سمیع الدعاء و یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنا الطعن و الطاعون و زلزلة و الوباء بحق محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و حسن المجتبی و حسین الشهید بکربلاء و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی

رباعیات

هو

سؤال

در رنج جهان ز بودن از رنج مسیح
عقلست الهیست فصیح

حیرت است بحکم عقل تر کرد
جهان خر نمی تواند از ... مسیح

چون دفع خار خر که ضرورت است مسیح
در دم ب حی که ضرورت است مسیح

جواب

ز ... فصیح

در مجمع خر نمی ... که ضرورت است مسیح

می خواست ... که بندر ... حسن
[illegible]

شنو ... این نکته ... فصیح

کشف الاسرار بغد الاشرار فتیح

دعای طاعون و وباء با خود دارند

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی بحرمة محمد الهی بحرمة جبرئیل الهی بحرمة میکائیل الهی بحرمة اسرافیل
الهی بحرمة محمد و علی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین احفظنا و احفظ اولادنا
و احبابنا و اتباعنا و جمیع المؤمنین و المؤمنات من الوباء و الطاعون
یا حافظ یا حفیظ یا حفیظ یا حفیظ ادرکنی یا رسول الله

۱۱٤۲

سر عبد اللطیف ... قرشی

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نمات
بس ... آز نبرد لفظ ... جان

بس خلق ... حلقه بگوش
هر دایره تو ... افلاک ... بجهات

هر نقطه تو در ... با امن ...
هر نقطه تو ... سعاصر سلطان

قطران شیرازی
آبروی لف ... سکندر آب

نافه دلم زان لب ... آب
جز عشق ... ازدم افزون آب

گویند بر رزده ... سیم ... چون آب
چون زر ... ریزند

ز رخ ...

ر ... زلف تو زرگان ... چین
ر ... زلف تو ...

زان چون چشم ... خت ... بشکن

هر روز تو ... ترددت ... دارم

هر روز تو ... ابر ... پیدا

زندان ... لب تو ... فتنه

سیمی ... غنچه ...

گر ... لب ... خویشتن ... عشق

زر ... سیم ... بهار

سنایی غزنوی
در باغ خلافت ... چار

زان چار ... لطیف ...

آن ... که ... زان ... چار

زان ... که ... زان ... چار

عنوان ...

مه ... اد ... زان ... درد ...

درمان ... دل ... غمگان ...

...

سنایی غزنوی

ز بنده ... زان چون ... بنده شدم

بس ... زلف ... بنده شدم

در پیش تو ... بنده شدم

چون مهر ... بنده ... شدم

... زلف ... بر دیده ...

خواب ... دل ...

سعود سعد سلمان

... بر ...

... ز چشم ...

می خوردن ... تو ...

نظام الدین صفاهانی

... دل ...

خوبان ... جهان

جانا دل ... ز ... چشم ... جان

در وصل تو دل ... دارم

ز دیده ... زلف ...

... ابر ... کس

... روی ...

زنگه ... چو ...

انده ... چون ...

... خدای ...

آن ... که خدا ...

زرتی هروی

چون شدم [illegible] نفسی

خرابه ز نیزه در بیاید نفسی [illegible]

وباد [illegible] چون تو [illegible]

زکی کاشغری

ای زلف تو هم کشده هم باقبه خوش کاهی کرهی داده که تا قبه خوش
هر زلف تو دیده ز رخت زور یک هر روی تو از زلف شبی باقبه خوش

سیف الدین جرفی [illegible]

[illegible] غم دیوانه نوم

[illegible] در کدر [illegible]

باماه [illegible] خجین در کدر

رشید الدین [illegible]

[illegible]

ربیع الدین [illegible]

دل داغ تو دارد [illegible]

وجان [illegible]

ردهٔ کی نجاری

بدایع بلخی

بازکه دلم ز دست هجرت خون است شادی نعیم تو ازم زغم تو افزون است
اندیشه کنم هر شب و کویم یا رب هجرش چنین است وصالش چون است

در ماتمت القوم که خون بیسیار زند مرگ از حیات خوشتر می پندارند
غمناک [illegible] زرند که با دور [illegible] جاوید چگونه با تو صحبت دارند

جمال الدین [illegible]

[illegible]

خالی [illegible]

[illegible]

مضمون این است که بر حسب فرمایش حضرت مستطاب بندگان جهان مطاع الانام و ملجأ الخواص و العوام

و ناصر اهل الاسلام آقای حاجی میرزا مسعود شیخ الاسلام لازال ظله علی مفارق الانام

در ظهر دعا کتاب حضرت اقدس و التعهد داشت شوکت که تقدیم داشته این بنده عاصی

کثیر المعاصی است و است و نموده الاقل دبیر الاسلام

حمداً لله و شکراً له شب اندوه اندوز در مغرب عدم متواری گشت و صبح طرب فزای

از مشرق امید بدمید صبح طرب از مشرق انوار بر آمد صحاب دعا را شب سودا

بسر آمد چشم بندگان مشتاق بنور اشراق جمال بیمثال عدیم المثال روشن و خاطر

دعاگویان صمیم از زیارت وجود اقدس مبارک رشک گلستان و بهارستان گلشن گردید

چشمها از وجود او روشن خاطر از دیدن رخش گلشن همواره زبان مدحت بیان

محمدت توامان ابا عجیب تحوی شکر نعمت منطوی با اظهار و نثار خلوص نیت و طویت از

از درگاه حضرت الوهیت و بارگاه ربوبیت تعالت جلت صفاته و تواترت آلائه

عطیاته رجا و ثیق که پیوسته با اسباب شوکت و لوای شرف در اهتزاز و برازنده

ولایت عهد زندگانی و کامرانی را مایه و حضرت الهی حضرت مملکت پناهی را

عمر و حیات عیسی کرامت و ذات فرخنده صفات را که بحری است در نهری

و جهانی در جوانی و هستی در سرشتی تعبیه فرموده با فضله خیرات و شاعه حسنات

مقرون و از تطرق حوادث محفوظ و در رفعت عین الکمال و در جمیع زوال مصون

و مأمون فرماید گرچه هم صیت نام نیک بود از تو منتشر هم ذکر فعل خوب بود از تو

یادگار و لی محض تیمن و تبرک و سلامت وجود مبارک یک مجلد قرآن که حافظ جسم و جان

و دافع هر قران است با این مجلد دعا کتاب پیشکش و ابن بیت دریابست با کمال خجلت

و انفعال تقدیم حضور عنایت مأثور نموده مرجی است که چون هر دو برکات دوام صحت و ثروت است ثقات وجود اقدس مبارک است در محضر مرحمت اثر مورد قبول مقبول آید ان شاء الله الرحمن در کتابخانه مبارک بتقابل وجود مسعود اقدس تا انقراض زمان و انصرام دوران و انتهای جهان از این بنده دعاگو ثنا جو

یادگار بماند ان شاء الله دو لعید از العبد الداعی

١٣٢٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس شورای ملی
تاسیس ١٣٠٢
کتابخانه